# سخنرانی مسجد جامع اصفهان - جلسه 2

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين باريء الخلائق اجمعين و صلي الله علي سيد الانبياء و المرسلين حبيب اله العالمين و خاتم النبيين ابو القاسم محمد و علي اهل بيته الاطيبين الانجبين الهداه المهديين سيما مولانا و سيدنا الامام المبين و الكهف الحصين و غياث المضطر المستكين و خاتم الائمه المعصومين.

انشاءالله مهيا براي تعظيم و عرض ادب به ساحت ولایت اعلی حضرت بقيه الله اروحنا فداه خواهيد بود، ولي بهتر از ديشب. ديشب يك صلوات فرستاديد، امشب موقعيكه به نام نامي و لقب گراميش حركت كرديد، بايد جانانه و جوانانه، سه تا از آن صلواتهائي كه اهل خيابان را هم خبردار كند و با شما هماهنگ بنمايد، تا در اجر و ثواب صلوات آنها، شما هم سهيم و شريك شده باشيد، بايد بفرستيد، حواستان جمع باشد.

صاحب الهيبه العسكريه و الغيبه الالهيه سيدنا و مولانا و امامنا و هادينا بالحق القائم بامره و لعنه الله علي اعدائهم ابد الابدين و دهر الداهرين

(وَ لَقَدْ وَصَّلْنا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُون) [1]

يكي از آيات مباركاتي كه اصل اوليه اعتقاد شيعه را طبق «منطق عقل» به ما تذكر ميدهد، اين آيه مباركه است كه قرائت شد. ديشب مقدمتا به عرض شما رساندم كه اصول و مباني مذهب شيعه اثني عشريه، تماما منطبق با «موازين عقل» است. آنچه را كه «لسان عقل» براي ما ميگويد، مذهب شيعه هم به پيروي عقل صحيح، همان را اثبات و تثبيت كرده است. عقل ميگويد: اين نشئه و اين عالم زمين و زمان و اين نشئه كون و مكان، دائما و ابدا يك «عقل مدبر» لازم دارد، يك روح و رواني كه فرمانفرما، در زير و بالا، از ارض و سماء باشد، لازم دارد و وجود او در رتبه اوليه «تقدم رتبي» بر وجود اين اشياء دارد، يعني با نظر عقل و با دقت، اگر مطالعه كنيم، در مرتبه مقدم، درست نكتههاي كلمات را، آقايان بزرگان اهل علم كه شرف حضور دارند و چراغهاي معنوي مجلس ما هستند، كلمه به كلمه را در نظر داشته باشند، در رتبه مقدم، نه در زمان مقدم، در رتبه مقدم بر مرتبه هستي، اين آب و خاك، و اين بسائط و مركبات، و اين زمين و آسمان، بايستي يك انسان كاملي كه به حسب «جوهره ذاتيش» از تمام افراد انسان ممتاز باشد، و نسبت او به ساير

افراد، مانند نسبت انسان به سایر انواع حیوانات، و مانند نسبت حیوان بالنسبه به انواع نباتات، و مانند نسبت نباتات به سایر عناصر باشد.

يك چنين انسان كاملي، بايستي در رتبه، مقدم بر جماد و نبات و حيوان و انسان وجود داشته باشد. كه اين انسان كامل به تعبير «فلاسفه پهلوي»، «كدبانو» و «كدخداي» عالم طبيعت گفته ميشود و به لسان حكمت و فلسفه «ارسطو» به عنوان «عقل فعال» كه مدبر در اين عالم كون و مكان و در اين نشئه زمين و زمان است، و در لسان انبياء و رسل و ديانت‌ها به عنوان «حجه الله» موسوم و موصوف شده است.

يك چنين انساني پيش از پيدايش اين عالم، به پيشي رتبي، نه به پيشي زماني، بايستى باشد. اين حكم عقل است. منطق عقل در اين مدعا چند راه است، كه من آن راه‌ها را نميتوانم در اين مجمع ذكر كنم، چرا؟ زيرا كه اكثريت نفرات ما از اصطلاحت علمي، عري و بري و بركنار هستند و حق آن‌ها را هم بايد رعايت كنم، يك چند دقيقه صحبت علميميكنم، پايه‌ريزي مطلب از جنبه علم و منطق كه شد، به سخن ساده همه‌كس فهم هم، ان‌شاءالله خواهم پرداخت. خسته نشويد، ده دقيقه به من مجال بدهيد.

منطق عقل براي اين ادعا و مدعا، فراوان است و بعضي از حكماء مانند «صدرالمتألّيهن ملاصدراي شيرازي» تذكر داده و اشاره كردهاند، مانند «ابن ابي جمهور احسائي» در كتاب «مغني» ذكر كرده است و ديگران و ديگران.

دو نفر را گفتم، براي آن‌كه اهل فضل و علم و تحقيق، اگر بخواهند مراجعه كنند، بدانند به چه كتاب و چه مأخذي رجوع كنند. يكي را امشب بهاندازه ده دقيقه حضور علماء، مجملا عرض ميكنم و بعد به مطالب همه‌كس فهم ميپردازم. يك قانوني دارد ؟؟؟ 10:40 اشراق شد، بعد هم اين قانون به دست حكماء مشاء و رواق، برهاني شد. اسم اين قانون در لسان حكمت، قانون و قاعده «امكان اشرف» است و بايستي به قول «ملا صدرا» گفت: «ممكن اشرف»، چون امكان، اشرف و اخس ندارد، اشرف و اخس، مال ممكن است، ولي اصطلاح از ابتداء امر بر اين قرار گرفت كه اين قانون را قانون «امكان اشرف» بگويند. به هر حالت.

اين قانون «امكان اشرف» بطور خلاصه و مجمل اين است:

که وجود، حيات، علم، قدرت، رحمت، برو تا آخر کمالات که غير متناهي است، از مبدا فياض به اخس نميرسد الا اينکه در رتبه قبل، به اشرف رسيده باشد. يك مثالي بزنم که اين مثال تا درجه‌اي مطلب را به ذهن عموم نزديك کند.

اين چراغي که ملاحظه ميفرمائيد، که مبدا نور در اين فضا شده است، اين چراغ، نور را ميپراکند، نور را در فضا پخش ميکند، اول آن فضاي مقابل لامپ، آن نور را مي‌گيرد. سپس هوا و فضاي دورتر، سپس فضاي دورتر، تا به مقداري‌که اشعه اين چراغ امتداد پيدا مي‌کند. هواي مجاور، فضاي نزديك، سپس دورتر، بعد دورتر، به تدريج و ترتيب نور را مي‌گيرد. اول، دور چراغ روشن ميشود، بعد 2 متر فاصلهاش، بعد ده متر فاصلهاش، بعد مي‌رسد به من که بالاي منبر هستم. هرچه نزديك‌تر به مبدا نور است، اول او نور را مي‌گيرد، هرکه دورتر است، در درجه دوم نور را مي‌گيرد، محال عقل است که نور از اين منبع پخش شود، اول جاي من را روشن کند، بعد اين وسط را روشن کند و بعد فضاي مجاور لامپ را روشن کند؟ طفره 14:10 است و طفره محال است.

اين يك مثال ظاهري جسماني بود که براي شما زدم. نور آفتاب، اول فضاي مجاور خودش را روشن ميکند، بعد دورتر، بعد دورتر، دورتر تا هر جائي که شعاع آفتاب کشش و امتداد دارد. محال است که آفتاب که طالع ميشود، اول دور را روشن کند، بعد نزديك خودش را، و يا دور و نزديك را در يك رتبه روشن کند، ممکن نيست.

نور وجود، نور حيات، نور علم، نور قدرت، نور هيبت، نور هيمنت، نور سلطنت، نور مومنيت، نور کبريائيت، نور جبروتيت و جباريت، برو تا آخر کمالات، که اگر بشمارم يك ساعت بيشتر طول ميکشد، تازه محدود است و کمالات نامحدود است. اين انوار که از آفتاب قدس الوهيت تجلي ميکند و در ماهيات ممکنات ميتابد و بر «اعيان ثابته» آن‌ها تجلي ميکند، رتبه آن ماهيتي که اشرف است، او جلوتر ميگيرد تا ماهيت اخس.

يعني آن موجودي که درجه وجوديش بالاتر است، او مقدم است در گرفتن اين کمال از مقام قدس ربوبيت، تا آن کسی‌که درجه وجودش پست‌تر است. حيوان، رتبه وجوديش از انسان پائين‌تر است، انسان موجوديتش از حيوان بيشتر است. حيوان عقل ندارد، حيوان قدرت ترقي ندارد: هزار قرن هم که بگذرد، مورچه يك نواخت زندگي ميکند، ولي انسان اين‌طور نيست، در هر قرن و نيم قرن، روي ترقي فکري که دارد، روي تعقل شديدي که دارد، روي تدبري که دارد، هي دور به دور،

وضع خانه‌اش را طور به طوي ميكند، خانه‌هاي گلي گچي، حالا تبديل ميشود به آهن و سيمان، ممكن است يك قرن ديگر طوري بهتر شود، دو قرن ديگر طوري بهتر شود. در تمام شئون زندگيش، انسان ترقي دارد، فكر دارد، تامل دارد، دقت دارد، زير و رو ميكند، ولي حيوان اين‌طور نيست.

خانه مورچه از دو هزال سال قبل تا حالا يك نواخت است، لانه عنكبوت و زنبور عسل اين چنين است. خوراك آن‌ها هم همين‌طور است، خوراك حيوان تغييري نكرده است، آن‌كه يونجه ميخورده است، حالا هم يونجه ميخورد.

ولي انسان اين طور نيست، در طرز خوراكش قرن به قرن تحول و تطور پيدا مي‌شود، طور به طور مي‌شود. اين روي ترقي است كه عقل انسان دارد و اين ادراك و نيرو در حيوانات نيست. پس انسان از نظر موجوديت، اشرف از حيوان است، حيوان از نظر موجوديت، اشرف از گياه و نباتات است. نباتات، حواس خمسه ندارند، نباتات قوه بينائي ندارند و قوه شنوائي ندارند و قوه متخليه ندارند، قوه واهمه ندارند، ولي حيوانات، پنج قوه ظاهريه و قواي باطني دارند، بعضي از حيوانات قوه واهمه و متخيله دارند.

حيوان موجوديتش، شريفتر از نباتات است، نباتات، موجوديتشان اشرف از جمادات است. اين اشرفيت را كه ديديد، آن وقت به حكم قاعده امكان اشرف، آقايان علماء خیلی مجمل می‌گویم، ولی مجمل برای شما كافی است، محال است، وجود برسد به جماد و به نبات نرسد، محال است، وجود و حيات، به نبات برسد، و حيوان در رتبه قبل وجود و حيات را نگرفته باشد، محال است، وجود و حيات به حيوان برسد و در رتبه قبل، انسان وجود و حيات را نگرفته باشد، به همان نسبت محال است وجود و حيات و علم و قدرت و جمال و جلال و كبريائيت و همه كمالات، محال است، افراد انسان اين كمالات را از مبدا فياض، از تارك نور احديت، از آفتاب الوهيت بگيرند، جزء اين‌كه در رتبه قبل انسان كامل، كدبانوي عالم، عقل فعال، كلمه قدسيه، حجه الله گرفته باشد. همه اين‌ها يك معنا و يك مقصد را ميرساند.

حكايت عنب و انگور و اوزوم است. يك عرب و فارسي و تركي به هم رسيدند، او گفت: چي مي‌خواهي؟ عرب گفت: عنب. ترك نميفهميد عنب چيست؟ گفت: اوزوم مي‌خواهم. يعني انگور مي‌خواهم. فارس نفهميد ترك و عرب چه مي‌خواهد؟ گفت: انگور ميخواهم. نزديك بود داد و فرياد

بزنند، يك نفر عالم به زبان پيدا شد گفت: داد و فرياد نكنيد، هر سه يك چيز ميخواهيد، تو مي‌گوئي: عنب، ترك مي‌گويد: اوزوم، فارس مي‌گويد: انگور.

هر سه يك چيز را مي‌خواهيد. حالا كلمه قدسيه الهيه كه «حكماء اشراق» مي‌گويند، عقل فعالي كه «حكماء مشاء» مي‌گويند و كدبانو و كدخدايی كه «حكماء پهلوي» ميگويند، همه اين‌ها با انسان كاملي كه علماء و عرفا ميگويند، با حجه‌اللهي كه انبياء ميگويند، همه اين‌ها يك معنا است، الفاظ متفاوت است. محال است وجود، علم، قدرت، حيات، قدس، جمال، عزت، كبريائيت، سلطنت، مؤمنيت، سلاميت، همه اسماء الهيه كه هریک مظهر یک کمالی هستند، محال است به افراد انسان برسد، جز آن‌كه در رتبه قبل، بايد انسان كامل، يعني حجه‌الله، به حكم قاعده «امكان اشرف» اين كمال را گرفته باشد. به حكم اين قاعده عقلي، در رتبه عقلي بايد حجت خدا، وجود و علم و حيات را بگيرد و در رتبه دوم افراد انسان.

پس اگر انساني در دنيا باشد،

حد انسان به مذهب عامه 23:40 حيواني است مستوي القامه

اگر يك فرد از افرد بشر روي زمين باشد، بايد فرد ديگري باشد كه آن فرد ديگر، انسان كامل، حجه‌الله، كدبانوي عالم، كلمه قدسيه، در مظهر او متظاهر شود. لذا زمين بدون حجت محال است. مادامي‌كه يك فرد حيوان، روي زمين است، در رتبه قبل، بايد وجود را انسان گرفته باشد. كه اگر فرض شود كره زمين از انسان به كلي خالي شود، حيواني هم نخواهد بود و اگر كره زمين از حيوان به معناي اعم خالي شود، ؟؟؟ 24:50 محال است نباتي در روي زمين باشد، به حكم قاعده «امكان اشرف» و «ممكن اشرف».

وجود، در رتبه مقدم به اشرف ميرسد و در رتبه متاخر، به اخس مي‌رسد. رتبه مقدم، وجود مقدم، پس انسان بدون انسان كامل، حيوان بدون انسان، نبات بدون حيوان، جماد بدون نبات، طفره است و به حكم اين قاعده غير ممكن است.

نتيجه چه شد؟ الان نتيجه را ميگويم، بعد حرف‌هائي كه همه بفهميد. نتيجه اين شد كه:

تا يك فرد انسان روي زمين است، حجه الله فرد دوم است كه بايد باشد، بايد وجود را گرفته باشد، علم را، حيات را، قدرت را، جمال را، جلال را و ساير كمالاتي را كه ممكن است بشر، واجد آن كمالات شود، بايد انسان كامل، كدبانوي عالم، حجه الله، او گرفته باشد، يعني او موجود باشد، به وجود مادي، نه به وجود تجردي. وجود تجردي نميتواند در ماديات تصرف كند، جز آن‌كه در كسوه

ماده و لباس جسم درآيد، كه انشاءالله فردا شب و پس فردا شب، در طي چند دقيقه، آن را هم به عرض خواهم رسانيد.

اين حكم عقل است. اگر دو نفر از افراد انسان، روي زمين باشند، يكي از آن‌ها حجه الله است، اگر يك فرد از افراد روي زمين باشد، همان حجه الله است، همان كدبانو و كدخدا است، همان عقل فعال است، همان كلمه قدسيه الهيه است. قربان خاك پايت شوم اي جعفر بن محمد الصادق7، نثار راه اصحاب و شاگردانت شوم، اي امام صادق7 و امام باقر7، قربان خاك پاي قنبرت شوم اي علي ابن ابي طالب7 كه شما در هزار و سيصد سال قبل، در ميان يك ملت جاهل، نادان، نافهم، كه مثل فلك اطلس و سر كل طاس بودند، درميان اين ملت، با يك زبان عاميانه همه كس فهم، فرموديد: «لو بقيت الارض بلا حجه لساخت باهلها» [2] فرموديد: اگر دو نفر بر روي زمين باشند، يكي از آن‌ها حجت خدا است. فرموديد: «الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَ مَعَ الْخَلْقِ وَ بَعْدَ الْخَلْقِ» [3] فرموديد: زمين بدون حجت نميشود. فرموديد: اگر برسد زمانيكه زمين، يك آن، از حجت خالي شود، همه اهلش را به خودش فرو مي‌برد.

اهل، مراد فقط بشر نيستند، كرم‌ها هم اهل زمين هستند، يونجه‌هائي هم كه روئيده‌اند، هم اهل زمين هستند، معادن هم اهل زمين هستند، مركبات هم اهل زمين هستند. اهل زمين محدود به انسان نيست، حيوانات هم اهل زمين هستند، معادن هم اهل زمين هستند، جمادات هم اهل زمين هستند، نباتات هم چه بسائط و مركبات، همه اهل زمين هستند.

فرمود: اگر يك آن، زمين از حجت خالي باشد، اهلش را به خود فرو ميبرد، يعني از هم ميپاشد، يعني نه انساني خواهد بود و نه حيواني و نه گياهي و نه جنبنده‌اي، نه رونده‌اي، نه شناكننده‌اي، نه خزنده‌اي، نه پرنده‌اي، نه چرنده‌اي، ؟؟؟ 30 هيچ و هيچ نخواهد بود. اگر يك شنا كننده در دريا بود، اگر يك خزنده در صحرا بود، اگر يك برگ روئيدني در زمين ديديد، بدانيد اين زمين حجت خدا دارد، انسان كامل دارد، كدخدا دارد، كلمه قدسيه دارد، حجه الله دارد.

اين فرمايشات پيشوايان ما است، آن منطق عقل است، وقتي نگاه ميكنيم ميبينيم، پيشوايان ما درست مطابق ميزان عقل گفته‌اند. به فرمايشات جناب «ابوحنيفه» نگاه ميكنيم، رضى الله عنا جميعا، ميبينيم ؟؟؟ اصلا بحث اين حرف‌ها را ندارد.

به «مالك ابن انس» نگاه ميكنيم، به «احمد حنبل» نگاه ميكنيم. به خدا اگر اين چهار امام پاي منبر بنده بودند، همين چهار امام با آن همه اهن و تلپ وهاي و هوي شان، همين حرف‌هاي مرا درست

نميفهميدند. مگر سئوال كنند و هجي كنم، دوبار توضيح و شرح بدهم تا بفهمند چه ميگويم؟ و من خاك پاي شاگردهاي شاگردهاي امام صادق7 هم نيستم، من خاك راه اين دو بزرگوار، پدر و پسر كه مثل كوهي اينجا خوابيدهاند و پشتيبان اين شرع شدهاند و بلكه پشتيبان شيعه شدهاند، من خاك پاي آنها هم نميشوم. يك قطره از اقيانوس اين پدر و پسر كه اينجا خوابيدهاند و مايه افتخار نه تنها شما اصفهانيها، نه تنها ايرانيها، مايه افتخار شيعه در دنيا هستند، من خاك پاي اينها نميشوم.

يك منبرم را «ابوحنيفه» و «مالك بن انس» بنشينند، نميفهمند. در مذهب آنها اين حرفها نيست. رائحه اين مطلب را بو نكردهاند. برو بالاتر! پيشوايان بالا بالاترشان، برو تا زمان پيغمبر، به خدا اگر حرفهاي مرا شيخين بفهمند، همين نكتهاي و قاعدهاي كه مجملش را گفتم، ؟؟؟33:15

همين مجمل را نميفهمند، التفات كرديد؟ آن وقت شاگردهاي شاگردهاي ده تا بيا جلو، او دارد يك اجمالش را بيان ميكند، اين پيشوايان ما چه بودهاند؟ ببينند اين ائمه ما: چه بزرگواراني بودند در دوراني كه نه مكتبی، نه مدرسی، نه فلسفهاي، هيچ اين حرفها نبوده است، در محيطي كه عاري و بري از علم و علماء بوده است

يك روزي، پيغمبر9 در مدينه ديدند كه جمعيت مردم دور يك كسي جمع شدهاند، شلوغ شده است، دور يك نفري را گرفتهاند او هم دارد اسب تازي ميكند، پيغمبر9 فرمود: چه خبر است اين جمعيت اينجا جمع شدهاند؟ گفتند: يا رسول‌الله، «علامه» است، «علامه» است. علام خودش صيغه مبالغه است، «ه» كه اضافه ميكنند، مبالغه در مبالغه ميشود، يعني يك مردي كه خيلي خيلي دانا است، خيلي كه قلمبه در دانائي شد، ميگوئيم خيلي دانا است، بحرالعلوم كه شد، ميگوئيم: خيلي خيلي دانا است. حالا اين علامه به تركيب كلمه و هيئت كلمه اين را ميفهماند، خيلي خيلي دانا است. پيغمبر9 فرمودند: «ما العلامه»؟ آقايان اهل علم، آن كه در «ذويالعقول» استعمال ميشود، «من» است، نفرمودند: علامه كيست؟ فرمودند: علامه چيست؟ در فارسي نميگوئيم اين آقا چيه؟ ميگوئيم كيه. اين سنگ را نميگوئيم كيست؟ اين سنگ را ميگوئيم چيست؟ چي را در غير ذوي العقول و كي را فقط در ذويالعقول استعمال ميكنيم. عرب در ذوي العقول «من» استعمال ميكند، در غير ذويالعقول «ما» استعمال ميكند.

پيغمبر9 فرمودند: علامه چيست؟ گفتند آخ، آخ، دنياي علم دارد. چه علمی دارد؟ آيا عالم معرفت النفس و روانشناس است؟ خير. علم به مبدا و معاد دارد؟ خير. داراي علم طبيعي است؟ خير. داراي علوم رياضي است؟ خير. اين عالم به «علم انساب» است، يعني ميداند اين آقازاده بابايش كی

بوده است، عمويش كي بوده، جدش كي بوده، خالهاش كي بوده، خالوي اين آقا پسركي بوده است، خاله اين آقا عيال كي است، علم انساب. آنكس اينطور چيزها را مي‌داند «علامه» ميگفتند.

ببينيد چقدر خالي از علم بوده كه يك فرد اينطوري، برايشان پيغمبر بوده است، او را «علامه» ميگفتند. در يك چنين محيط و فضاي خشكي، مثل زمين آنجا كه خشك است و شني و بدون آب، باطنشان هم خشك از علم است. در يك چنين محيطي آمدند اين بزرگواران و آن كلمه‌اي كه بعد از هزار و چهار صد سال، من كه هيچ قابل نيستم، با منطق عقل، بيان ميكنم، يك گوشه‌اي از آن‌را اشاره كردم، در آن تاريخ رفتهاند، امامان ما چنين افرادى هستند.

ما كه به جعفر بن محمد الصادق7 و امام باقر7 و دوازده امام: معتقد هستيم، يكي از دلائل و منطق اعتقاد ما، كلمات آن بزرگواران است. ديشب گفتم، علي7 ميفرمايد: قربان قنبرت بروم، قربان خاك پاي قنبرت بروم و چقدر گستاخ هستند آن‌هائي كه حرف‌هاي اين‌ها را ميفهمند و ديگران را مقدم ميدارند، چقدر بي وجدان هستند آن كسانيكه حرف‌هاي من را نميفهمند، بر عالميكه من خاك پاي قنبر او نميشوم، مقدم ميدارد، يا برابر مي‌دارد. چه بودي علي7؟ همه كلمات علي ابن ابي طالب7، علي كلمات است. علي7 كلماتش هم علي است. علي7 هم خودش ولي است، كلماتش هم بر كلمات ولايت دارد، هم از جنبه ظاهر، فصاحت و بلاغت ؟؟؟39 و هم از نظر باطن كلمات و معاني آن‌ها.

يكي از كلماتش اين است كه مى‌فرمايد: « الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ » [4] مرد در زير زبانش پنهان است. « لِسَانُكَ تَرْجُمَانُ عَقْلِك » [5] ما هم از زبان ائمه: ميزان موجوديت ائمه: را به دست ميآوريم.

من نسيه چيزي از شما نميخرم.

به عشق امير المومنين7 دو تا صلوات علي7 پسند بفرستيد.

چند تا شعر بخوانم، ثواب اين شعرها براى روح مقدس اين پدر و پسر، «علامه مجلسى» و پدرش، كه اين‌جا خوابيدهاند.

دفتر ايجاد را طراز عنوان علي7 به صورت آدمي بود سيرت رحمان علي7

به محكمات مبين، صراط و ميزان علي7 به محكمات مبين، صراط و ميزان علي7

به صدق دين نبي، دليل و برهان علي

ميگويند به «ابنسينا» گفتند: به چه دليل تو اسلام را قبول كردي؟ گفت: به دليل عليبنابيطالب7، او قبول كرد، من هم قبول كردم و درست هم هست. كه گر نه

به صدق دين نبي، دليل و برهان علي به تصديق وي دين نشدي آشكار

نقطهام الكتاب فاتحه فيض وجود

صادر دوم است، صادر اول پيغمبر9، صادر دوم علي7 است، «انا نقطه تحت الباء».

نقطه ام الكتاب فاتحه فيض وجود نكته حسن الماب خاتمه هر وجودي

معني فصل الخطاب، مقصد غيب و شهود اول قوس نزول، آخر قوس صعود

سر همه انبياء، ظهور پروردگار، مركز ولايت كليه است، لذا سر همه انبياء است. علي7 را ما از كلماتش ميشناسيم، كلماتي كه علي كلمات است، دلالت ميكند كه متكلمش، علي متكلمين است. يكي از كلماتش، « لِسَانُكَ تَرْجُمَانُ عَقْلِك » يكي از كلماتش « الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ ». ما ائمه: را از زبانشان ميشناسيم، ما ائمه را از رواياتشان ميشناسيم،

ما كه اين دو بزرگوار را اين چنين تعظيم ميكنيم، عاشق دو مجلسي كه نيستيم، خوشگل نبودند، پولي هم از آنها به ما نميرسد، چون اينها حلقه زنجيرهاي علم ما هستند، چون رواياتي كه هر دانه دانهاش، مثل يك جواهر و لئالي، اينها متفرق بودند، اين طرف و آن طرف ميرسيد به دست بچههاي نادان، اين پدر و پسر آمدند، اين روايات را جمع كردند، اينها را در يك زنجيرهاي كردند، اسمش را گذاشتند «بحار الانوار»، درياهاي نور، و الله، درياهاي نور است. هرچه داريم آقايان اهل علم، طلاب، محصلين، مدرسين آيات عظام، حجج اسلام،

كه خدا به حق امام عصر7 وجود مسعود شما را، از آن بچه طلبهتان تا آيت الله استادتان، وجود شما را حفظ كند.

خدايا به حق امام زمان7، هيئت علميه ما را، از آن «قال النبي: اول العلم» را گرفته تا آيه الله العظمي ما را، همه اينها را عزيزتر، معززتر بدار.

طول عمر، عز كامل، توفيق شامل به همه آنها عطا بفرما.

آقايان اهل علم، قدر احكامتان را بدانيد، هريك خبري، مثل يك لؤلؤ و مثل يك گوهر درخشاني، آويزه گوش جانتان كنيد، روايات را با گوش جانتان حفظ كنيد، روايات را در جوهر جانتان و

ضمير جانتان نقش راسخ ؟؟؟ تان، يك دور اين كتاب را بخوانيد، انبوه معارف مبدئي و معادي و نفسي و طبيعي و الهي و رياضي در آن است.

به خدا طبيعياتي كه اهل البيت: گفتهاند، چشم را خيره ميكند، اگر من بخواهم در طبيعات اهل البيت: وارد شوم، ده شب وقت ميخواهد و آن هم براي اساتيد اهل علم. من كه مجلسيين را روي چشمانم ميگذارم، با او قوم و خويش نيستم، براي آن است كه گنجينههاي ذخاير ما را اين پدر و پسر حفظ كردهاند.

خدايا به ذات مقدست، طبقات انوار علم غير متناهي را به روح اين دو بزرگوار و همه فقهاء و محدثين شيعه از زمان جعفر بن محمد3 تا الان به ارواح مطهره آنها عطا بفرما.

«الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَ مَعَ الْخَلْقِ وَ بَعْدَ الْخَلْقِ »، انشاءالله از راه ديگري باز همين روايت را توضيح بيشتري ميدهم، «لو بقيت الارض بغير حجه لساخت باهلها» اگر در روي زمين دو نفر باشند يكي از آنها حجت خدا است بر ديگري، اينها روايات ما است. چهار تا مذهب ديگر دهانشان ميچايد كه اين حرفها از دهانشان بيرون بيايد، شامه پيشوايان ايشان، رائحه اين مطالاب را بوئي نبرده است. نصاري و يهود كه ولشان كن، آئينهاي حقه كه ديگري هيچ، اين مال مذهب ما شيعه اثني عشريه است. « الْحَمْدُ لِله الَّذِي هَدانا لِهذا وَ ما كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لا أَنْ هَدانَا الله » [6] . شكر آن خدائي كه اين گوهر گرانبهاي «مذهب جعفري» را، مفت و مجاني به ما داد. به خدا اگر شبانه روزي، يك سجده يك ساعتي بكنيد، براي تشكر از اين نعمت كه خدا مذهب جعفري را به شما داده است، حق اين نعمت اداء نميشود. اين مطلب را خدا به ما داده است. معطلتان نكنم، اگر نطفه ما پشت يك باباي قفقازي بود، يا پشت يك نفر از اين يهوديها بود و يا پشت يك وهابي خبيث بود، بعد هم ميافتاد توي رحم يك ننه سني، يا قفقازي، يا فرض بفرمائيد وهابي، و ما به دنيا كه ميآمديم، از همان اول اسم «عمر» را، به اين سوراخ گوشمان ميتپاندند و اسم آن ديگري را توي آن گوشمان، يك سني بوديم.

خدا لطف كرد، نطفه ما را پشت باباي شيعي جعفري مذهب گذاشت، انداخت توي رحم ننه جعفري مذهب، در كشور جعفري مذهب، ما را به دنيا آورد. از همان اول هم ملاى جعفري آمد، توي اين گوش ما، اذان گفت، توي اين گوش ديگر ما اذان گفت، «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيّاً وَلِيُّ الله» را به عنوان ؟؟؟ 53 گفت، علي7 را توي گوش ما گفت. بعد هم به راه كه ميخواستيم بيافتيم، چهار دست و پائي،

افتان و خيزان، ننه ما به ما مي‌گفت: ننه بگو: ياعلي7 بلند شو، از همان اول ياعلي را به زبان ما نهادند.

كام ما ناف ما بر مهر او ببريده‌اند     در دل ما مهر او خوابيده‌اند

بزرگ هم شديم، افتاديم پاي منبر علماء شيعي مذهب و علي7 را به ما گفتند و امام حسن7 و امام حسين7، بابا و ننه ما و ملاي محلمان و معلم ما و واعظ محله ما، شيعه شديم. اين تشيع ما مولود تحقيق خودمان نيست، اين تشيع ما مولود زحمت كشيدن خودمان نيست، لطف خدا است.

ما نبوديم و تقاضاي نبود

اي خدا!

ما نبوديم و تقاضاي نبود          لطف تو بر ما عنايت ها نمود

در عدم ما مستحقان كي بديم

«يَا مُبْتَدِئاً بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا » [7]

در عدم ما مستحقان كي بديم        كه بدين عقل و بدين دانش زديم

همه لطف خدا است، (يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشاءُ) [8] (ذلِكَ فَضْلُ الله يُؤْتيهِ مَنْ يَشاء) [9] ، خدا خواسته است ما بچه ها، انگشتري برليان در انگشت داشته باشيم، به كوري چشم آن كسانی‌که نميخواهند ببيند.

گوهري طفلي به قرص نان دهد        هر كه او ارزان خرد ارزان دهد

مفت گيرتان آمده است، اين برليان را مفت از دست ندهيد.

خدايا به عز ولي اعظمت امام زمان7 گوهر امامت و ولايت و گوهر پيروي و محبت اين چهارده معصوم: را تا نفس آخر از ما زوال نياور.

خدايا به عز خاتم الانبياء9 يگانه حبيب و محبوبت و يگانه محبت، به عز خاتم الانبياء9 نعمت محبت ولايت چهارده معصوم: را در اولاد ما جاري بفرما.

يك دعا ميكنم، من خودم هم بچه دارم، بچه‌هايم را دوست می‌دارم. شما معلوم نيست بچه‌هايتان را بيشتر از من دوست داشته باشيد، ولي اين دعا را من با اين‌كه بچه دارم، ميكنم، شما هم آمين بگوئيد.

خدايا بچه‌اي كه ولي اهل‌البيت: نباشد به ما نده.

ديگر بس است، چون بايد كنترل از دستمان نرود، شما مؤمنين هم بايد به منزل برسيد، شب‌هاي آينده ان‌شاءالله دنباله مطلب را باز ادامه مي‌دهم.

پس معلوم شد: «الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَ مَعَ الْخَلْقِ وَ بَعْدَ الْخَلْقِ » مطابق ميزان است، معلوم شد «لو بقيت الارض بغير حجه لساخت او لماجت او لحاجت باهلها» مطابق منطق عقل است. قربان آن مذهبي برويم كه پايه اولش را عقل تصديق كرده و تصديق ميكند.

سيدالشهداء7 آن موقعي كه همه يارانش، همه اهل بيتش شهيد شده بودند، با لباس صلح و سازش ميان ميدان آمد، سه تا فرياد كرد.

من نمي‌دانم اين چه فرياد و صدائي بود، يك هزار و سيصد و سي سال است تقريبا، اين صدا در فضاي دنيا طنين انداخته است، اين صدا به گوش اهل عالم رسيده و مي‌رسد، تا وقتي فرزندش بقيه الله7 بيايد. آن صدا را بگويم و ترجمه كنم، براي آن‌كه مجلس ما با نمك شود، اين خوراك‌های روحاني ما مزه و ملاحت پيدا كند، دلم مي‌خواهد صداي ناله شما هم بلند شود. عقيده خودم را مي‌گويم.

خير ندارد آن مجلس روحانی كه نمك عزاداري امام حسين7 در آن مجلس نرود. خير ندارد آن حنجره‌اي كه آه براي مصيبت امام حسين7 نكشد، خير ندارد آن چشميكه براي امام حسين7 اشك نريزد، اين عقيده بنده است.

سه تا فرياد كشيد سيدالشهداء7، فرياد اولش اين بود:

« أَ مَا مِنْ مُغِيثٍ يُغِيثُنَا لِوَجْهِ الله» [10]

بلند بناليد.

آيا بود كسي كه ياري حسين7 كند؟ آيا يك مسلماني هست كه به فرياد ما برسد؟

«هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ الله فِينَا » [11] آيا يك خداپرستي هست براي خدا به ما رحم كند؟ از خدا بترسد، ظلم به ما نكند؟

صداها بلند شد، پشتش دارد كه اصوات النساء من الخيام بلند شد. ميخواهم زن و مرد فرياد بكشيد.

« أَ مَا مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ الله» [12] در اين مردان غيور منقلب ميشوند. صدا زد، آيا يك نفر هست بيايد حرم پيغمبر9 را حفظ كند؟ دختران پيغمبر9 را حمايت كند؟

اغلب به حال آمده‌ايد، اين كلمه را بگويم و در خانه خدا بروم.

همچنان‌كه اين صدا بلند شد، يك مرتبه شصت و چهار زن و بچه ميان خيمه فرياد زدند:

وا محمدا وا عليا!

ديشب اجمالا گفتم، امشب مفصل ميگويم، بنده راضي نيستم از مؤمنين و مومنات كه دعا نكرده بروند. اگر حق گفتار بر گردنتان دارم، دو دقيقه بنشينيد، آن حرف‌ها مقدمه براي گرياندن بود، گريه مقدمه براي دعا است، چشم اشك آلود شده است، دل متوجه امام حسين7 بشود و زبان هم به دعا باز شود، كرم خدا مقتضي است، اجابت كند.

چه معني دارد، هنوز دعا نشده حركت مي‌كنند؟ سه دقيقه كار داريم، من هم كلام روضه را سه دقيقه براي دعا كوتاه كردم. هرچه هست در دعا هست آقايان، آن قدر روايات داريم در مساله دعا، كه چهار، پنج شب من حرف دارم. ما هرچه داريم در دعا است، تير و نيزه ما دعا هست، سپر ما از بلاء دعا هست، مفتاح رحمت‌هاي خدا براي ما دعا است. پس از دعا غفلت نكنيد.

باسمك الاعظم الاعظم الاعظم

بموالينا المعصومين و ساداتنا الطيبين: و سيدنا و مولانا حجه المنتظر و امامنا الثاني عشر7

با حال التجاء و استغاثه به درگاه خدا

ده نوبت بلند

يا الله

خدايا به آيات مباركات قرآن عظيم و روح مطهر حضرت خاتم‌النبيين9 و به سر سينه حضرت اميرالمومنين7 همين ساعت امر ظهور و فرج امامزمان7 را اصلاح بفرما.

به زودي ديده‌هاي رمق ديده ما را به جمال نوراني آن بزرگوار روشن فرما.

دل‌هاي ما را به ظهورش خرسند فرما.

دل مبارك آن حضرت را، از ما بچه‌هاي ناخلف، راضي و خشنود فرما.

سايه عز و ولايش را بر سر ما و بر سر همه مسلمانان جهان مستدام بدار.

ما و همه گويندگان شهادتين را، در سايه ولاي امامزمان7 از هر خطا و اشتباه و از هر خطر و صدمه‌اي حفظ فرما. مشكلات ما را به بركت ولي وقت، حل و سهل و آسان فرما.

گره از كار همه مسلمانان بگشا.

خدايا به حق صاحب‌الزمان7 هركس به مسلمانان جهان، خاصه به شيعيان سوء قصدي دارد، شر و ضري دارد، شر و ضر و آفات و گزند او را به خود او بر گردان.

ملل و دول و ممالك اسلامي و بالاخص شيعه را از چشم زخم اجانب حفظ فرما.

گرفتاري‌هاي همه ما را، به آبروي امام زمان7 برطرف فرما.

بيماران ما را سيما منظورين، لباس عافيت عاجل بپوشان.

بيماري‌هاى معنوي ما را به حق صاحب‌الزمان7، خودت شفا بده.

سيئات اخلاقي ما را اصلاح بفرما.

ما را به آداب پيغمبرت9 مؤدب و متخلق بفرما.

رواج و رفاه به كسب و كار، و خير و بركت به كشت و زرعمان عطا بفرما.

قرض‌هاي ما را اداء بفرما.

دردهاي نهفته نگفتني ما را دوا بفرما.

به حق محمد و آلش: گناهان ما را ببخش.

اي كريم، تو خانه تو آمدهايم، روي فرش تو نشسته‌ايم، يا سيدالسادات، توي خانه تو هستيم، شفيع را هم، ولي تو، صاحب الزمان7 قرار دادهايم. به حق صاحب الزمان7 ما را از درهاي مسجد بخشيده از گناه، بيرون ببر.

توفيق تقوى و پرهيز از گناه تا آخر عمر به همه ما مرحمت بفرما.

كسانى‌كه ما را هدايت و دلالت به ولاى اهل‌البيت: كرده‌اند، بزرگان گذشته و وعاظ و علماء و آن‌هايى‌كه پيوند ولاى ؟؟؟؟؟ محشور فرما.